



فرقه‌ای که از اسماعیلیه منشعب شد/ خاستگاه و اعتقادات فرقه دروزی

جواد میری، پژوهشگر مطالعات منطقه ای گفت: برخی از شیعیان اسماعیلیه با این اعتقاد که یکی از خلفای فاطمی به نام «حاکم بامرالله» کشته نشده و به غیبت رفته است از اسماعیلیه منشعب و به دروزی ها معروف شدند.

جواد میری، پژوهشگر مطالعات منطقه ای گفت: برخی از شیعیان اسماعیلیه با این اعتقاد که یکی از خلفای فاطمی به نام «حاکم بامرالله» کشته نشده و به غیبت رفته است از اسماعیلیه منشعب و به دروزی ها معروف شدند.

به گزارش خبرنگار مهر، دروزی ها یک اقلیت کوچک حدوداً یک میلیون و پانصد هزار نفری را تشکیل می دهند که عمدتاً در سوریه، لبنان، فلسطین و اردن حضور دارند. دروزی ها در سده ۱۱ میلادی از اسماعیلیه منشعب شدند و از مکاتب گنوسی و فلسفه نوافلاطونی تأثیر پذیرفته اند. آنها خود را موحد می دانند اما برخی ابهامات درباره آنها وجود دارد که باعث شده برخی مذاهب اسلامی دیگر آیین دروزی و پیروان آن را به خروج از اسلام و بدعت گذاری در دین متهم سازند. در زمینه اندیشه ها و مبانی اعتقادی دروزی ها با دکتر سیدجواد میری، دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به گفتگو نشسته ایم؛

*در ابتدا یک معرفی کلی از دروزی ها بفرمایید.

در مورد دروزی های یک سری اطلاعات کتابخانه ای وجود دارد که می توان با یک جستجوی ساده به آنها دسترسی پیدا کرد. اطلاعاتی مانند اینکه دروزی ها کجا بوده اند و از کجا آمده اند و از چه زمانی وارد منطقه شده اند که من به طور خیلی خلاصه آنها را بیان می کنم، بعد وارد اصل مطلب می شویم.

با ظهور دولت فاطمیون در جهان اسلام که مرکز آن در قاهره است، معادلات سیاسی، کلامی، مذهبی فلسفی جهان اسلام دستخوش تحولات عظیمی می شود، چون فاطمیون شاید از تنها نحله های تشیع اسماعیلیه بودند که معتقد به باطن گرایی بودند و جزء نحله باطنیون بودند.

در آن زمان امویها و بقایای آنها، در جنوب اروپا و در مناطق اسپانیا و فرانسه کنونی بودند و عباسیان در بیشتر قسمت های سرزمین های خلافت اسلامی بودند و یک سری هم سلطنت ترکان غزنوی و بعدها سلجوقی که در قسمت های آسیای مرکزی، ایران امروز، ترکیه و بالکان بودند. تقریباً برخلاف این سه یا چهار نحله، اسماعیلیه تنها گروه و تنها مرکز دولتی بودند که اساس زندگی دینی خودشان را بر عنصر باطنی گرایی پایه گذاری کرده بودند.

ورود اسماعیلیون به جهان اسلام و تشکیل دولت و حکومتی بسیار قوی، نه تنها معادلات را در حوزه سیاست و روابط بین الملل آن روز، هم در جهان اسلام و هم خارج از جهان اسلام با دولت های مسیحی از بین برد، بلکه صف آراییی های کلامی، فقهی، حدیثی و فلسفی و فکری را هم به هم زد.

از درون شیعیان اسماعیلی باطن گرا در آن زمان فردی به نام حاکم بامرالله، یکی از خلفای فاطمیون بود. بعضی ها معتقدند که حاکم بامرالله را کشته اند و بعضی ها معتقدند که حاکم بامرالله کشته نشد، بلکه او به غیبت رفته و به نوعی برای آنها امام زمان محسوب می شود. خیلی از اسماعیلیون این را قبول نکردند و انشعابی در اینجا صورت گرفت و نتیجه آن انشعاب، نحله یا فرقه ای با عنوان دروزی ها شد که معتقدند حاکم بامرالله ششمین خلیفه اسماعیلی، تجلی واقعی خداوند در روی زمین است. اینها به دروزی ها معروف شدند.

* نام دروزی از کجا آمده است؟

مرحوم دهخدا معتقد بود که دروزی ها منسوب به فردی به نام محمدبن اسماعیل درزی، مکنی به ابوعبدالله، هستند. دهخدا می گوید که او ایرانی الاصل است و در اواخر سال ۴۰۷ ه. ق وارد مصر شد و به خدمت الحاکم بامرالله درآمد، بعضی ها معتقدند که از منطقه ای به نام درزیه یا ترزیه در استان فارس بوده و به مصر می رود و معتقد به الوهیت «حاکم بامرالله» ششمین خلیفه فاطمی بود.

* آیا اینها کتاب یا اندیشه ای دارند؟

اندیشه های کلامی دروزی ها را ما به چند قسمت می توانیم تقسیم کنیم؛ یک بخش آن بخش متافیزیک اندیشه دروزی هاست که مبتنی بر اندیشه نوافلاطونی است. قسمت دوم آن به احکام فقهی و حقوقی برمی گردد که از طرف حاکم به مناسبت های مختلف صادر می شود. منظور از حاکم همان حاکم بامرالله است. در زمان او زکات، نفس شریعت و ... همه دستخوش تحولات شدیدی می شود و معتقد می شود که پیامبران قدیم آیین شان نسخ شده. به گونه ای اسماعیله یا قرامطه هم به این قائل بودند. مجموعه مناظرات و بحث های اعتقادی اینها در کتابی به نام وسائل الحکمه الشریعه آمده است که از حاکم بامرالله شروع می شود و تا دیگران ادامه پیدا می کند.

* آیا دروزی ها به تناسخ اعتقاد دارند؟

اگر بخواهیم بحث را باز کنیم باید بگوییم که تقریباً تمامی فرق گنوسی و باطنی از اهل حق تا علوی ها و قرامطه و خود دروزی ها و همچنین خود فرقه های گنوسی مانند یارسانی ها که در ایران و در عراق و سوریه و حتی در ارمنستان و آذربایجان هستند،

اینها همگی معتقد به نوعی از تناسخ هستند. اما اسم آن را تناسخ نمی گویند. مثلاً اهل حق به آن دون به دون می گویند. دروزی ها معتقدند که روح انسان یک پیراهن یا قمیص دارد که این پیراهن بدن انسان است و انسان وقتی که می میرد این بدن یا پیراهن را عوض می کند. به همین خاطر به این عمل تقمص می گویند و به عنوان تناسخ از آن یاد نمی کنند.

***آیا اینها کتاب مقدسی دارند؟ نگاهشان به انسان و جهان چگونه است؟**

بله کتابشان «المنفرد بذاته» است. دروزی ها مانند بسیاری از فرقه های گنوسی معتقد به تقسیم هستی به دو قسمت روحانی و جسمانی هستند و همین تقسیم روحانی را هم در بین انسان ها اعمال می کنند. می گویند افراد از نظر مذهبی به دو دسته روحانیون و جسمانیون تقسیم می شوند. روحانیون کسانی هستند که افتخار طایفه در نزد آنهاست.

خود روحانیون هم درجات دارند. همانگونه که ما در فلسفه می گوئیم عالم مشکک است، اینها هم معتقدند که روح روحانیون و کسانی که می توانند حقایق معنوی را درک کنند، در بین روحانیون سعه وجودی شان یکسان نیست. بلکه در یک حالت مشکک است. به همین خاطر روحانیون به سه دسته رؤسا، عقلا و اجاوید تقسیم می شوند.

درمورد طبقه دوم که جسمانیون اند معتقدند که اینها کسانی اند که به امور دنیوی اهمیت می دهند که به دو دسته امرا و جهلا تقسیم می شوند. شما می دانید که مانند بسیاری از فرقه های گنوسی مذهب، دین و آیین به این گونه نیست که هر کسی که در آن طایفه متولد شد، باید مناسک و آداب دینی را انجام دهد و برود کتاب ها را بخواند بعد عالم شود و... می گویند که اینگونه نیست، بلکه انسان باید به درجه ای از پختگی برسد، که معمولاً هم مردها هستند که به سن چهل سالگی که می رسند، روحانیون تشخیص می دهند که فرد به آن قابلیت رسیده است یا نه.

براساس همان اصلی که حکمت را نباید به غیر و به کسی که صلاحیت ندارد و به کسی که اهل نیست یاد داد، روحانیون تشخیص می دهند که آیا این فرد که به چهل سالگی رسیده است، قابلیت روحی را پیدا کرده است که ما بتوانیم دین یا کتاب مقدس یا آئین خودمان را به او یاد بدهیم؟ اگر نه که در بین همان جهلا و امرا قرار می گیرند، که هیچ وقت اسرار دین را نباید به آنها یاد داد.

***آیا این مرتبه ها به صورت سیستماتیک اعمال می شود؟**

یک زمان ما مفهوم سیستماتیک را به صورت بروکراتیک در دنیای مدرن در ذهنمان تصور می کنیم اما یک زمانی در چارچوب یک فرقه است که اگر تمام آنها را جمع کنید دو میلیون هم شاید نشوند. به زندگی و پراکندگی جغرافیای آنها هم اگر توجه کنید، می بینید که خیلی زیاد است و بیشترشان در مناطق کوهستانی زندگی می کنند که آن هم دلایل خاصی دارد. قاطبه مسلمانان اینها را مسلمان نمی دانستند و آنها را تحت شرایط بد قرار می دادند.

همچنین بعضی اوقات آنها را به جرم شیطان پرستی می گرفتند و تحت فشار قرار می دادند و می کشتند. به این دلایل است که اینها معمولاً در قسمت های کوهستانی زندگی می کنند که امروز هم برخی هایشان در اسرائیل یا همان فلسطین اشغالی واقع شده اند و برخی هم در قسمت هایی از لبنان و سوریه هستند.

این سلسله مراتب در میان آنها یک نظم و سیاق خاص دارد و بدین صورت نیست که هر کسی بتواند به این درجه برسد، یا اینکه وارد این مسلک یا دین شود. دروزی ها تبلیغ دین ندارند؛ یعنی هیچ وقت یک دروزی نمی رود دیگران را دعوت به دروزی شدن کند، بلکه باید در درون آنها متولد شوید.

***افراد سرشناس این فرقه چه کسانی هستند؟**

از رهبران معاصر این فرقه که خیلی در جنگ های داخلی لبنان مهم بودند کمال جنبلاط پدر همین ولید جنبلاط رهبر فعلی دروزی هاست. یکی دیگر از آنها عدنان بشیر رشید که رئیس و رابط دروزی ها در استرالیاست. همچنین سامی مکارم که با کمال جنبلاط در تألیف کتاب هایی که در دفاع از دروزی ها بوده مشارکت کرده است.

***اعتقادات دینی دروزی ها چیست؟ گفته می شود که آنها پیامبران الهی را انکار می کنند.**

اینها معتقدند که حاکم بامرالله یک الوهیتی داشته و غائب شده و روزی برمی گردد. از مسائلی که باعث شده است که نگاهی منفی به دروزی ها وجود داشته باشد این است که در اعتقادات دروزی ها بسیاری از پیامبران و رسولان الهی انکار می شوند و حتی آنها را ابلیس می دانند.

برای اینکه بتوانیم فرقه های گنوسی و به ویژه دروزی ها را بشناسیم باید فضا را مقداری بازتر کنیم. برای فهم دین دومفهوم کلیدی ۱- دلیل ناطق و ۲ دلیل صامت بسیار مهم است. دلیل به معنای راهنما است. سه گروه عمده در هر دین وجود دارد و در اسلام هم رد پای هر سه گروه را به خوبی می توان مشاهده کرد. یک پارادایم دلیل صامت است. که در این گروه ما می توانیم قاطبه اهل تسنن را قرار بدهیم که معتقدند، اصل، قرآن و سنت است و این ذیل دلیل صامت می گنجد.

دومین پارادایم، دلیل ناطق است که در ذیل اینها ما می توانیم باطنیان و فرق گنوسی و از جمله دروزی ها را قرار بدهیم که معمولاً معتقد به پیر هستند و به متن کاری ندارند یا به بیان دیگر از متن عبور می کنند و سومین پارادایم دلایل ناطق و صامت است که در این نحله ما می توانیم غالب اهل تشیع به ویژه دوازده امامی ها را قرار بدهیم.

به زبان دیگر می توان گفت در بین ادیان مختلف از جمله اسلام یا پیروان آن، بعد از مرگ پیامبر یا متن محور یا پیر محور و یا معتقد به دیالکتیک متن و پیر می شوند. معمولاً متن و امام یکی از بزرگترین چالش ها در ادیان می شوند یا مسئله ظاهر و باطن یا همان چیزی که در زبان دینی به آن محکمات و متشابهات می گویند.

باطنیون یکی از هنرمندترین تأویل گرایان متون دینی بودند. اما مسئله تأویل و منطق فهم آن یکی از دشوارترین چالش های

پیش روی انسان دین محور است و باطنیون نتوانستند این مهم را حل کنند و دچار تناقضات عظیمی شدند. یعنی اگر شما به فرق باطنی نگاه کنید علی الخصوص دروزی ها، متوجه می شوید که بسیاری از مطالبی که به آنها منسوب می کنند، مثل اینکه اینها شیطان پرستند و ... را می بینیم که حقیقتاً این طور هم نیست.

چرا؟ اول به دلیل اینکه اینها در ابراز اعتقادات خودشان بسیار تقیه به خرج می دهند و تقیه هم در اینجا به معنای باطنی آن است که گونه ای از این تقیه هم در اهل تشیع هم وجود داشت. اما آرام آرام وقتی که تشیع مستقر شد و از حالت نهضت به یک نهاد درآمد و حکومت و دولت قوی تشکیل داد و ترس از جامعه غالب نداشت، آرام آرام تقیه را با ارجاع به متن خیلی امروزی کرد و آن را توجیه سیاسی و ایدئولوژیک کرد.

به عنوان مثال نمونه بارز آن را دکتر شریعتی دارد که می گوید در یک کار تشکیلاتی انسان باید بتواند مخفی کاری داشته باشد و برای اینکه دشمن نتواند برنامه های استراتژیکش را کشف کند، باید مخفی کاری کند. اما آن تقیه که به معنای نخستین در بین فرق اقلیت وجود داشت آن را هنوز هم دروزی ها، یارسانی ها، اهل حق ها و حتی بعضی از نومانی ها حفظ کرده اند و به این معناست که ما نباید حقایق دین که آنها آن را حکمت می دانند، به کسی بگوییم.

حاکم بامرالله معتقد بود اساس دین حکمت است و آن را به کسانی که نمی فهمند نباید گفت. به همین دلیل کسانی که بیرون اند به حقایق دینی شان دسترسی ندارند. اما واقعیت امر این است که دروزی ها هم مانند بسیاری از شیعیان اسماعیلی، معتقد به دیالکتیک ظاهر و باطن بودند. امروز هم معتقدند. اما ارتباط و توازن برقرار کردن بین ظاهر و باطن و این که چگونه باید بین ظاهر و باطن ارتباط برقرار کرد، یکی از بزرگترین چالش های پیش روی متفکران و متألهان دینی است.

نگاهی به تاریخ تغییر و تحولات دروزی ها نشان می دهد که این تأویل گرایی نتوانسته بود یک منطق مبتنی بر متن پیدا کند و به همین خاطر آرام آرام دردست پیرها و در دست امامان آنها یا به اصطلاح عقلا یا روسای طایفه به یک سیستم دلخواهی تبدیل شد و زمانی که به این وضعیت افتاد بسیاری از پارامترها و فاکتورهای منطقه ای، قومی، یا از ادیان گذشته و از فرق گنوسی قبل از اسلام و از مسیحیت با عنوان دینی یا با عنوان فلسفی و حکمی وارد چارچوب باورهای اینها شد.

*** مبانی فکری و فلسفی دروزی ها چیست؟**

جالب است بدانید که فیثاغورث از بزرگان و حکمای اینها شناخته می شود. همانطور که مطلعید فیثاغورث یکی از بنیانگذاران فرق گنوسی است که با سفر به مصر باستان در نزد کاهنان مصری با یک سری آداب و روشهای گنوسی آشنا شد و معتقد بود که راه نجات انسان از طریق ریاضت های متمادی است و در یونان باستان فرق گنوسی را پایه ریزی کرد و به گونه ای این فرق گنوسی تأثیر بر ذهن و زبان دروزی ها گذاشته است.

اگر به جغرافیای مدیترانه هم نگاه کنید در حوزه مدیترانه که از یک سو یونان و یک سو لبنان و کشورهای حاشیه شمالی آن است، اینها به گونه ای در تعاملات بودند و همانطور که گفتیم فلسفه نوافلاطونی که پایه و اساس نگاه های حکمی دروزی ها را تشکیل می دهد، یکی از عناصر مهم تفکر دروزی هاست.

فلسفه نوافلاطونی هم همانطور که مستحضرید آخرین مکتب فلسفه یونان بود که به شخصی به نام فلوطین برمی گردد که در قرن سوم میلادی فلسفه افلاطونی نوین را شکل می دهد. فلاسفه دنیای کهن و همچنین فلاسفه دوران رنسانس را هم به گونه ای ما می توانیم در زمره نوافلاطونی ها قرار بدهیم. این نوافلاطونی ها نگاه بسیار خاصی به مسئله وجود، هستی، نقش انسان و حتی مسئله تجدد داشته اند و اینها در بحث گنوسی ها، بزرگان و حکمای گنوسی تغییراتی کرد و به گونه ای آیات انجیل و تورات و بعد ها قرآن را هم در ذیل تفکرات گنوسی تأویل یا بازخوانی می کردند. دروزی ها خیلی متأثر از این فلسفه بودند.

فلسفه فلوطین به یکی از پرسش های اساسی مابعد الطبیعه در باب چیستی هستی پرداخته است و تعریفی می دهد و می گوید که فراسوی همه چیز و جهان مادی، احد است و تمام هستی از او صادر می شود. معرفت احد معرفت به خود است. عقل، نفس و انسان از او صادر می شود و شر، حاصل کم و کاستی هایی است که در دنیای مادی وجود دارد.

این نگاه فلوطین یا نگاه نوافلاطونی به گونه ای عمیق در چارچوب نگاه حکمی و گنوسی دروزی ها رخنه و رسوخ کرده است و بعدها اینها مسائل عرفانی، حکمی و گنوسی را با آموزه های قرآن و آموزه های اسلامی و متأثر از نگاه های باطنی شیعیان اسماعیلی با هم در می آمیزند و از درون آن چیزی که ما امروز به عنوان دروزی یا درزی ها می شناسیم وارد عرصه مذاهب گوناگون می شود.

*** آیا دروزی ها مسلمان هستند و جزو فرق اسلامی محسوب می شوند؟**

بحث های کلامی بسیاری در این زمینه شده است. خود دروزی ها هم مانند بسیاری از فرق گنوسی در جهان اسلام از جمله یارسانی ها، اهل حق، علوی ها، بکتاشی ها، نومانی ها بسته به حال و روز و اوضاع زمان، پاسخ های گوناگونی داده اند. مثلاً کسانی در میان دروزی ها بوده اند که در قرون وسطی و در قرن های گذشته معتقد بودند که اصلاً دروزی اسلام نیست و اسلام نسخ شده و این یک دین جدیدی است و حاکم بامرالله تمام ادیان گذشته را نفی کرده و حتی تفسیرشان از دین هم یک تفسیر دیگری بوده و حتی پیامبران را پیامبر محسوب نمی کرده و آنها را تجلی شر می دانسته اند و سلسله پیامبران خودشان را ردیف می کرده اند. بعضی ها هم در دوران معاصر معتقد به این هستند که دروزی ها مسلمانند.

اما از فرقه هایی هستند که باطنی هستند و سعی می کنند که به این گونه آنها را تعبیر کنند که همانطور که بقیه هم در امور ظاهر مسلمانند اما در امور باطن به پیر خودشان رجوع می کنند ما هم به عقلای خودمان رجوع می کنیم. سخت می شود گفت که دروزی ها مسلمان هستند یا نیستند. به فرض مثال یکی از باورهای دروزی ها که به حدود خمسه معروف است این است

که می گویند حد اول، حد دوم و...

حد اول را عقل می گویند و حد دوم را نفس و حد سوم را کلمه و حد چهارم را صادق و حد پنجم را تالی می گویند. به عنوان مثال می گویند که حد اول همان عقل است و جالب است که بدانید که در نگاه نوافلاطونی عقل جایگاه ویژه ای دارد. اما اینها چون قائل به مسئله تقمص یا تناسخ هستند، معتقدند که آن حد اول که در نوافلاطونیان معروف به عقل است همان کسی است که اینها به آن امام اعظم دروزی ها می گویند. یعنی حمزه ابن علی ابن احمد.

حد دوم را که نفس می نامند، معتقدند که این شخص فردی به نام شیخ مجتبی ابوابراهیم اسماعیل ابن محمد ابن حامد تمیمی بوده است. حد سوم را که کلمه می نامند معتقدند که فردی به نام شیخ رضی ابوعبدالله است و حد چهارم که صادق است معتقدند که از نظر ظاهری فردی به نام عبدالوهاب سامری بوده است و حد پنجم را هم معتقدند که شیخ بهالدین ابولحسن علی ابن احمد معروف به مقتنی است.

اما من معتقدم که چیزهایی که به آنها نسبت داده می شود را باید با یک دیده تردید بنگریم چرا که بسیار به زبان سمبلیک اعتقاد دارند. چون معتقد به تاویل هستند و تاویل را هم در یک نظام معرفتی سمبلیک تعبیر می کنند. مثلاً برخی ها معتقدند که دروزی ها تمام پیامبران الهی را انکار می کنند و حمزه را موسس و بنیانگذار این فرقه می دانند و معتقدند که ابلیس در ذهن آدم تجلی کرد و سپس نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و حتی محمد را هم تجلی ابلیس می دانند.

معتقدند که در آخر الزمان حاکم بامرالله ظهور می کند. نکته ای که جالب توجه است این است که غالب مطالعاتی که در زمینه دروزی ها انجام گرفته است، مطالعات فرانسوی ها و امریکایی ها و بریتانیایی هاست که سعی بر این دارند که اینها را یک فرقه غیر اسلامی معرفی کنند. اما مطالعاتی هم هست که خود مسلمانان انجام داده اند به فرض مثال محمد جواد مشکور که فرهنگ فرق اسلامی را در سال ۱۳۷۵ در مشهد نوشته و آستان قدس آن را منتشر کرده است.

تا آنجایی که من مطالعه کرده ام یک اشکال عمده به این مطالعات وارد است دارد و آن این است که مبتنی بر مطالعات صرف کتابخانه ای است و اصلاً میدانی کار نکرده اند و البته مطالعات میدانی برای کسی که از ایران یا عراق یا ترکیه می خواهد بر روی این فرقه پژوهش کند، بسیار دشوار است و آن هم به خاطر همان تقیه یا باطنی گرایی است که در این فرقه گنوسی وجود دارد و این گونه نیست که شما راحت بروید و آنها به شما اعتماد کنند و راحت بگویند که منظور ما از این منظومه معرفتی چیست؟ اما با تمامی این مشکلات بدون اینکه وارد حوزه زندگی و چارچوب فرهنگی، مذهبی، دینی، ساختارهای کلان و دینی اینها شوید و تا شما از نزدیک نتوانید با اینها ارتباط برقرار کنید، نمی توانید به صرف نگاه به کتبی که در مورد دروزی ها نوشته شده به شناخت آنها برسید.

اما همین شمای کلی که اشاره کردم را به عنوان یک چارچوب تئوریک در مطالعات ادیان می توان استفاده کرد. این می تواند یک مقدار راه ها را برای ما باز کند که ما در فهم دین نیازمند این هستیم که دو مفهوم کلیدی را در درون دستگاه مطالعاتی خودمان در مطالعات ادیان و جامعه شناسی مان بگنجانیم؛ یکی مفهوم دلیل ناطق و دیگری دلیل صامت.

اگر با این نگاه وارد بشویم که کمتر مطالعه ای نگاه کرده است، شاید بتوانیم نه تنها دروزی ها بلکه اصلاً سیر تحولات دینی و تحولات دینی گنوسی، عرفانی، طریقت های صوفیه و طریقت های باطنی را هم در تاریخ و هم در جهان معاصر یک باز بینی جدید بکنیم که اصلاً ارتباط فرق باطنی و علل و ظهور فرق باطنی در جهان اسلام و حتی در ادیان و مذاهب دیگر چه بوده است. چرا که اگر مانند قاطبه اهل تسنن به سمت متن برویم، ظاهرگرایی گریبان مان را خواهد گرفت و اگر مانند بسیاری از گنوسی ها و باطنیون به سمت دلیل، پیر، داعی، عاقل یا عقلا برویم این ما را به سمت یک باطنی گرایی افراطی می کشاند که در آن صورت متن اصلاً معنای مستقلی ندارد و هرگونه که بخواهیم می توانیم آن را تعبیر و تأویل کنیم. البته این یکی از بحث های بسیار مهم در هرمنوتیک معاصر است که آیا متن کماهو متن، معنایی دارد یا ندارد؟ مثلاً از بزرگان باطنیون فیلسوف و حکیم ایرانی سجستانی یا سیستانی، یکی از بحث های بسیار مهم هرمنوتیکی یا تاویلی را در قرن سوم یا چهارم هجری مطرح می کند.

این سوال و پرسشها گریبان تمام کسانی که با متن دینی سروکار دارند را امروز هم گرفته است و اگر امروز به آن توجه ای نمی شود، به این معنا نیست که پرسش هایی که سجستانی مطرح می کند، سوال هایی بی معنی بوده یا محلی از اعراب ندارند، بلکه به این معنی است که ظاهر گرایی و متن محوری تقریباً مطلق، باعث شده که حتی در جامعه تشیع هم به گونه ای این میل به ظاهر برمیل به باطن غالب شود. یا آن بحثی که حضرت امیر(ع) مطرح می کند؛ قرآن یا متن دینی ظاهری دارد و هر باطن هفتاد بطن دارد و این هفتاد بطن به این معناست که پیچیدگی های خاصی وجود دارد چرا که این ظاهر یا این محکومات مبتنی بر متشابهاتی هستند و متشابهات مبتنی بر محکماتی هستند.

یکی از حرفهای دروزی ها این است که انسان در قید و بند جهان مادی اسیر است و عقلا به گونه ای انسان مادی یا انسان جسمانی را کمک می کنند که از این عالم ماده و جسمانی رهایی پیدا کند. اما بعدها در سیر تاریخی وقتی به جامعه شناسی و مردم شناسی جوامع و طوائف دروزی و بسیاری از باطنی ها مانند قرامطه و... نگاه می کنید، می بیند که دچار مشکلات عدیدی شده اند.

همانگونه که در غالب نهضت ها و نگاه ها و بینشهای ظاهرگرایانه و متن محوری که ظرافت های باطنی را در نظر نگرفتند آنها هم گرفتار بسیاری از آسیب ها شدند. مانند اشعری گری، مانند باطنی گرایی و ظاهرگرایانی که امروز در کل جهان اسلام ما با آنها روبرو هستیم.

***مواضع و دیدگاه های سیاسی دروزی ها چگونه است؟**

همانطور که گفتیم الان همین آقای جنبلاط رئیس فرقه دروزی هاست و به نوعی سوسیالیست است و به گونه ای کل طایفه هم باید گرایش سوسیالیستی داشته باشند و در معادلات لبنان امروز هم آدمی نیست که یک جهت گیری سیاسی مستقلی داشته باشد و بیشتر به منافع گروه خود می اندیشند و بست به منافع خود گاهی با حزب الله همراهی می کند و گاهی با گروه های دیگر و حتی گاهی با اسرائیلی ها همراه می شود. بسیاری از دروزی ها در اسرائیل شهروندی اسرائیل را دارند و برخی از آنها ارتباط نزدیکی با مراکز قدرت اسرائیل دارند.

اما در سوریه به دلایل سیاسی خاصی که وجود دارد وضعیت فرق می کند. مثلاً در همین زمان که داعش پیدا شده نظر مثبتی به بشاراسد دارند. چرا که داعشی ها اصلاً اینها را مسلمان نمی دانند و معتقدند که اینها از علوی ها هم بدترند و هیچ گونه حق و حقوقی برایشان قائل نیستند فلذا در سوریه یک مقدرای وضعیتشان متفاوت است.